

حکمت حکمرانی خواجه

سیرالملوک
خواجه نظام‌الملک
دکتر محمد استعلامی
چاپ اول: ۱۳۹۰
شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
ناشر: انتشارات نگاه

■ **بیژن تلپانی:** سیرالملوک، اثری است ماندگار از آخرین سال‌های قرن پنجم هجری که در آن ۳۰۰ اسال تجربه سیاسی و اداری خواجه قوام‌الدین ابوعلی حسن توسی معروف به نظام‌الملک، به صورت مجموعه ضوابط فرمانروایی و کشورداری به دست کارگزاران قرون بعد رسیده و مرجع نویسندگان دیگر که همزمان با پس از نظام‌الملک در این زمینه کتاب نوشته‌اند، بوده است و دست‌کم در چهار کتاب معتبر، نصیحه‌الملوک محمد غزالی، تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار، جوامع‌الحکایات محمد عوفی و تاریخ‌گزیده حمدالله مستوفی، تأثیر آن و نقل روایات یا گوشه‌هایی از آن را روشن می‌توان دید. سیرالملوک، دستورالعملی‌است برای هر حکومتی که پیش از عصر روشنفکری و قانون، بر سرزمینی فرمان می‌رانده است. نظام‌الملک در پاسخ به فرمانی که ملک‌شاه به او و کارگزاران دیگر داده، آنچه را لازمه یک فرمانروایی درست و عادلانه است در این ۵۰ فصل کتاب می‌نویسد و خوب می‌داند که چندان امیدی به «فرار آمدن روزگار نیک» نیست. «این کتاب سیر» قانون اساسی نه چندان مدونی است که مسوولیت پادشاه و وزیر و فرمانداران ولایات و همه دست‌اندرکاران کشوری و لشکری را باز می‌گوید. از سلطنت مشروط حرف نمی‌زند و پادشاه در نظر او پیش از هر کسی مسوول است و اختیار او حد و مرز ندارد و به دلیل همین اختیار مطلق، باید خود را پاسخگوی بسیاری از مشکلات نیز بداند. در آرمانشهر نظام‌الملک، پادشاه هر چند گاه باید خود سئودیدگار را ببیند و دردهایی را که کارگزاران سازمان قضایی او در زمان نکرندانه بشنود و از اندر «فظام» نشستن و عدل و سیرت نیکو ورزیدن» غافل نمایند، عاملان و فرمانداران شهرها و ولایات را همواره زیر نظر داشته از کار و بار آنان بی‌خبر نباشد. تاریخ دقیق تألیف کتاب روشن نیست. از پایان کتاب هم برمی‌آید که در سال ۴۸۵ که نظام‌الملک از خراسان رهسپار بغداد بوده، تمام ۵۰ فصل کتاب را به محمد ناسخ سپرده است اما در همان خاتمه کتاب روشن است که ۳۹ فصل نیمه اول، پیش از سال ۴۸۵ به نظر ملک‌شاه رسیده است.

از مسخ و فسخ

افسانه‌های دگر دیسی
پولیون اویدیوس نسو
میرجلال‌الدین کرکازی
چاپ اول: ۱۳۸۹
ناشر: انتشارات مهین

■ **دکتر میرجلال‌الدین کرکازی** مترجم کتاب افسانه‌های دگر دیسی در معرفی اوید می‌نویسد: پولیبوس اویدیوس نسو، معروف به اوید یکی از نام‌آورترین سخنوران رومی با تئین بوده و او پس از ویرژیل سراینده زرنامه اثرآید بسیاری شهرت داشته‌است و از نظر باقی قیام او را در ادب رومی هم‌تراز هومر در ادب یونانی دانست. این سراینده بزرگ در سال ۴۳ پیش از میلاد در منطقه کوهستانی سولمونا ایتالیا چشم به دنیا گشود. اوید برای کسب دانش، مدتی را در یونان گذراند و پس از بازگشت به کار دیوانی پرداخت. اما اندیشه او چنان گسترده بود که به‌زودی دلخسته و آزیده شد و از آن پس زندگی‌اش روشن را در کار سخنوری آغازید و با دودمان هنرپرور و فرهنگ گسترست مساللا که از دو سده پیش بر مسینا فرمان می‌انند و هنرمندان و سخن‌سرایان را می‌نواختند و گرمای می‌داشتند اوید بدین گونه توانست با بزرگ‌ترین سخنوران رومی در آن روزگار آشنایی یگوید و از دانش و هنر آنان بهره برگیرد. دیری نپایید که اوید بزرگ‌ترین و پرآوازه‌ترین سخنور دین‌ان‌ها و جامعه ادبی آن زمان شد و مورد احترام هنرآزان خود قرار گرفت. از پراوازه‌ترین سروده‌هایش دلخستگی هاست که در آن شیفتگی‌های پندارنمایش را بر باوی دیرینه و سخنور یونانی و هم‌ورد و همان «لوکریا» که در سده ششم پیش از میلاد می‌زیسته است و بازنموده یا یک‌نامه‌هایی قهرمانان است که در آن قهرمانان افسانه‌ای زن و مرد «نگارینه» به یکدیگر می‌نوشته‌اند. این سخن سرای سترگ در ۵۰سالگی و در نخستین سالیان از یکمین سده میلادی برآن شد که با رستاخیزی ادبی روزگاری نو و دیگرسان را در کارنامه شایر زبان‌آوری خویش بنیاد نهاد و آغاز کند و شاهکار جوادنمایش را بسراید که به پس از پایه دگر دیسی پدید آمده‌اند. اوید کوشیده است که همه این افسانه‌ها را در بخش‌های ۱۵گانه کتاب خویش گرد آورد و بسراید و باز نماید. در این افسانه‌ها به همه گونه‌های دگر دیسی باز می‌توانیم خورد. دگر دیسی آدمی به جان‌داری دیگر، ددیادام که آن را «مسخ» می‌نامند. دگر دیسی آدمی به گیاه که «فسخ» نامیده شده است. دگر دیسی آدمی به سنگ و کتی و بیجان که بران «سبخ» نام داده‌اند. اوید این پدیده شگرف آیینی و فراسویی را که در جهان باستان و در باورهای پیشینیان به گسترده‌گی روایی داشته و از آن سخن رفته است یکی از مایه‌ورترین آیشخورها و خاستگاه‌ها را در افسانه‌ها و اسطوره‌های یونانی و رومی می‌سازد.

مسعود وزیری: در این روزها نشر علم، کتاب عیسی پژمان را در ۳۲۰۰ نسخه و قطع وزیری در ۶۰۰ صفحه منتشر کرده است که گفت‌وگوی مبسوط عرفان قانع‌فرد، پژوهشگر تاریخ معاصر با او است. در این کتاب نکات و اسرار زیادی از پرونده‌های به کلی سری ساواک، افشا شده و مورد استقبال زیادی نیز قرار گرفته است. آنچه در بی می‌آید بخشی از گفت‌وگوی اختصاصی «شرق» با او است.

■ ■ ■

■ **جناب پژمان شما در کتاب خود از حرکت مسلحانه کرده‌ا در عراق طی سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۵ مطالبی عنوان کرده‌اید. می‌خواستیم برای آغاز بحث، کمی درباره عامل اصلی شروع این تحرکات مسلحانه در آن سال‌ها برای‌مان بگویید؟**

عبدالکریم قاسم، برنامه‌ای داشت و در و مطوعات و رسانه‌های خود کلی به ایران و شاه، فحش می‌داد و ادعا می‌کرد که شط‌العرب مال آنهاست و برنامه‌های مکرر رسانه‌ای علیه ما داشت که امروز‌ها می‌گویند فشار رسانه‌ای شاه، همیشه نگران شط‌العرب بود، به دلیل فشار انگلیسی‌ها چنین سرنوشتی پیدا کرده بود. عهدنامه ۱۹۳۷ هم دسته‌گلی بود که رضا شاه به آب داده بود و محمدرضا شاه همیشه از این موضوع ناراحت بود. قرارداد ۱۹۳۷، درباره حل اختلافات مرزی ایران و عراق، تحت فشار انگلیسی‌ها به ایران تحمیل شد و برخلاف اصول و قواعد جاری بین‌المللی بود با وجود این عراق هم تعهدات خود را عملا مراعات نمی‌کرد. قاسم در ۱۱ آذر ۱۳۳۸ گفت: عهدنامه ۱۹۳۷، بر اثر فشار به عراق تحمیل شد و... لیکن مسایل مرزی، تاکنون حل نشده و اگر این مسایل در آینده حل نشود، در مورد بخش این پنج کیلومتر پایبند نخواهیم بود و آن را به مادر میهن باز خواهیم گرداند، پای حیثیت ما وسط بود که از آب و خاک‌مان دفاع کنیم و اجازه چنین اهانت‌هایی به یک کودتاجی ندهیم. نمی‌شد که همین‌طوری تماشاً کرد، ملک و مال ما را ببرند و فحش هم بدهند!

■ **چگونه به عراق رفتید؟**

در پوشش دبیر تاریخ و جغرافیا رفتم برای آشنایی با منطقه و به این بهانه هم به کرکوک رفتم و هم شمال کردستان و ابراهیم احمد و جلال طالبانی را دیدم و بعدها نماینده آنها عمر دیابه را به تهران و ساواک آورد. و در خانه خودم در امیرآباد ساکن کردم و نیز شمس مفتی.

■ **در این ایام با پاکروان رییس ساواک بود؛ طرح قیام مسلحانه راشما نوشتید؟**

بله، نزد وی رفتم و گفت: تکلیف چیست؟ گفت: توسط سرتیپ قواد عارف اطلاع پیدا کرده‌ام که سسران کرد را دستگیر خواهد کرد. پاکروان نگذاشت من به عراق بازگردم تا اینکه شاه را دیده و گفته بود: پژمان بیاید. رفتم و جریان را توضیح دادم و کمی عصبانی شد و گفت: یعنی من به این آقا پول و سلاح بدهم که دوباره افسر و درجه‌دار نظامی ایرانی را بکشند؟ ... منظورش سال ۱۳۳۴ بود که جمهوری مهاباد فرو ریخت و علیه سربازان ایرانی آتش گشوده بود... من هم گفتم: قربان! زمانه عوض شده. وضع طور دیگری است و ما فعلا آنجا قدرتی نداریم. عقیده دارم کاری بکنیم. قاسم قصد لشکر کشی دارد و با عنوان دفاع از آنان برخیزیم. آنها اصالتاً ایرانی هستند. اگر شاه عباس صفوی آن سرزمین را از دست داده و بعد تقسیم شده، گناه کسی نیست، اما کردها هر جا باشند ایرانی هستند. مثلاً کسانی چون احسان نوری‌پاشا و ابراهیم احمد هستند که خود را ایرانی‌تر از هر ایرانی می‌دانند. می‌شود اینها را جذب کرد و هزار برنو کهنه ضرابخانه خود را بدهیم و یکمیلیون فشنگ و شش ماه وقت تعیین کنیم و اگر برادری‌شان ثابت شد که ادامه می‌دهیم و اگر نه ما چیزی از دست ندادیم.

شاه گفت: برو با خط خودت بنویس و پاکروان بیاورد تا دستور بدهم که من هم رفتم و نوشتم. جلال طالبانی به من گفت که می‌توانیم قیام کنیم اما یک نتیجه هم نداریم که یک آژان را بکشیم... بدالله قبلی رابط ما بود. به کردها گفتم: سر من کلاه نگذارید و فردا من را نزد کارمندان ساواک و شاه، سرمنده نکنید!... ابراهیم احمد قول شرف داد و شروع شد.

■ **ساواک در کردستان توسعه یافت؟**

بله، بخش کرد و کردستان جدی شد و در سردهشت هم ساواک درست کردیم و برادر سرهنگ سلطانپورسندجی را که از ژاندارمری به امنیت داخلی رفته بود و انسانی باشراف بود، اما به هر حال این طرح به کلی سری بود و کمتر شخصیت امنیتی از موضوع، اطلاع داشت.

■ **و به کردها پول و سلاح داده شد.**

بله. ۵۰۰هزار تومان به دینار تبدیل کردم و به کمیته سیاسی حزب در مابوخت دادم.

■ **و بعد ۱۹۷۵ در داد بعد از ۱۵ - ۱۴ سال حمایت ساواک و شاه از حرکت مسلحانه کرده‌ای عراق علیه حکومت مرکزی.**



من بارزانی را به ایران آوردم و رفت و در حاج‌عمران به حزبش گفت: همه چیز تمام شد. اما کسانی چون علی‌سکری و جلال طالبانی رفتند سوریه و آتش قیام را زنده نگه داشتند.

■ **کیسینجر هم پیشنهاد داده بود؟**

بله. در سوییس به دیدن شاه رفت و به شاه گفته بود که وضع خاورمیانه آن‌ش‌پس می‌شود و ما هم از عراق خواسته‌ایم که چنین کند. شاه هم می‌خواست که دوباره ایران صاحب

اوردرد شود.

■ **و شما هم از عراق رفتید.**

در ۱۹۷۵ دیگر کار من با کردها تمام شد. از عراق که آمدم، رفتم اداره بررسی اطلاعات ساواک و بعد رییس اطلاعات شهرداری کل کشور شدم و در ۱۹۷۵ با پاکروان، درباره کردها همکاری داشتم.

■ **و تمبیری مخالف این کار‌های شما بود؟**

بله، حسادت شدیدی. فکر کرد در شهرداری ساواک دوم را درست کرده‌ام و نگذاشت من سرتیپ شوم و بناجار بازنشسته شدم. بعد در باشگاه ساواک برایم میهمانی دادند و نصیری نیامد و برایم قاب عکسی از شاه فرستاده بود که معتضد به من اهدا کرد. در شهرداری هم یک‌یکبار هیات بازرسی آمد و اداره اطلاعات شهرداری یک سال مقام اول را به دست آورد و آجودان مخصوص شدم. و پیراسته هم از شاه خواسته بود. نشان چهار میاونی گرفتم و نشان پنج تاج من معلق مانند انگار برای ک.گ.ب کار بود. همیشه در ساواک تشویق شده‌ام.

■ **فکر کنم با پرویز تاشی و اداره سوم داخلی هم اختلاف پیدا کردید؟**

بله، قبل از بازگشت من به ایران بود. اینها یکی، دو نفر را فرستاده بودند برای همان بازی حزب‌توده و... من نماینده ساواک در عراق بودم و کشف کردم یک استواری از ساواک اداره سه آمده. فوراً یافتم و اخراجش کردم. هر چه گفت تحت تعقیب محوینست هستم، گفتم بدون اجازه من در عراق کسی کاری نمی‌کند از طرف ساواک. پس من اینجا چکار‌دام؟ وظیفه نداشتند بدون نظر من کاری بکنند. با دستور شاه در آنجا تعیین شده بودم. اما جز یکی، دو بار سلام و علیک، هرگز ثابت را ندیدم.

■ **بعد از شما ناهید عراق رفت؟**

کارمند دون پایه ما در اداره بررسی اطلاعات بود. به فرازان گفتم که منشأ خدمت نمی‌شود و عقابت حرف من شد. تا من در عراق بودم طرح بازگشت پادشاهی عراق پیگیری می‌شد اما وقتی من بیرون آمدم تعطیل شد. این آقا شروع کرد به دادن پول و سلاح به بعضی‌ها و گروه‌های دیگر. عقابت هم دستگیر شد و تا وقتی که هویدا رفت نزد صدام



گفت‌وگویی با عیسی پژمان، نماینده شاه و ساواک در عراق

ترور تیمور بختیار کار «ک.گ.ب» بود نه «ساواک»!



حسین، با خودش وی را به تهران آورد. ■ **درباره طرح ساواک در کرد و کردستان، شما با شاه بار‌ها ملاقات کرده‌اید.**

من ۱۲ بار جمعا با وی ملاقات داشتم نه بنا به درجه‌ام بلکه بنا به شغلم.

■ **شاه نسبت به تیمور بختیار، دشمنی نداشت؟**

نه! حتی من در اطلاعات شهرداری بودم، از من خواست که به وی بگویم بازگردد و تمام اموالش را هم پس بگیرد. من هم نماینده حزب دموکرات را فرستادم پیش او. اما، بختیار دیگر حاضر نبود مرا ببیند چون می‌دانست صدام مرا خواهد کشت و می‌دانست هدف من از دیدار با وی چیست. به سرهنگ پاشایی گفته بود که صدام نمی‌گذار دیگر از عراق بیرون بروم.

■ **در آن ایام که امام خمینی(ره) در عراق بود و تیمور بختیار هم در اختیار صدام حسین، شما چه می‌کردید؟**

قبلاً برای محمود داعی، سفیر کبیر سابق ایران در بغداد و مدیر مسوول روزنامه گرانبها و گرائقدر اطلاعات، کتبا نوشته‌ام. انسان بسیار باشراف، جوانمرد و ایران‌دوستی است. من از درجه سربانی در دفتر نظامی تهران که تیمور بختیار ریاست آن را برعهده داشت، بازجوی رکن ۲ بودم و به‌علت کار اطلاعاتی مورد توجه‌اش بودم و بعد از تشکیل ساواک در ۱۳۳۵ که من رفتم و بعدها وابسته نظامی در عراق شدم و برای آخرین‌بار در دوران حکومت صدام که وی فعالیت ضد رژیم شاهنشاهی داشت و در بغداد بود، همیشه مرهون الطاف بختیار بودم. وقتی که به عراق می‌آمد تا حدودی که مصلحت می‌دانست مرا در جریان امر قرار می‌داد. افسر خوب و کردانی بود اما متأسفانه شخصیت نظامی، اجتماعی او مورد تأیید شاه نبود و تا روز مرگش نظر مساعدی به وی نداشت. همواره در فکر برکناری او بود. من مدتی قبل از آنکه روانشاد آیت‌الله خمینی(ره) به بغداد و نجف بیاید اطلاع یافتم و طبق دستور شاه مأموریت کسب اطلاعات از فعالیت آن مرحوم و همراهان او به من واگذار شد. البته قبلاً کسب اطلاعات از شخصیت‌های مذهبی ساکن عراق، هدف یا طرح اطلاعاتی نبود اما

حایزاهمیت بود که شنیده‌ها جمع شود و به موضوع آگاهی یابیم و به همین سبب آن را در درجه اول اهمیت قرار دادم. مثلاً از همان روز اول از هویت محمود داعی اطلاع داشتم و نیز مرحوم سیدمصطفی خمینی. اما این دو نفر که برای ساواک، در درجه یک اطلاعاتی نبودند. وقتی بختیار به بغداد آمد میهمان من بود و ملاقات‌هایش با شخصیت‌ها را تنظیم می‌کردم که واقعه خرداد۱۳۴۲ رخ داد و همان موقع از بغداد به بیروت رفتم که شرش دامن سرهنگ دکتر مجتبی پاشایی را گرفت و از همان سال به دنامارک تبعید شد تا الان. در موقع اقامت بختیار در بغداد، آیت‌الله خمینی(ره) داعایی و... و به بغداد نایمده بودند

و دوستان باهم بود که شنیده‌ها جمع شود و به موضوع آگاهی یابیم و به همین سبب آن را در درجه اول اهمیت قرار دادم. مثلاً از همان روز اول از هویت محمود داعی اطلاع داشتم و نیز مرحوم سیدمصطفی خمینی. اما این دو نفر که برای ساواک، در درجه یک اطلاعاتی نبودند. وقتی بختیار به بغداد آمد میهمان من بود و ملاقات‌هایش با شخصیت‌ها را تنظیم می‌کردم که واقعه خرداد۱۳۴۲ رخ داد و همان موقع از بغداد به بیروت رفتم که شرش دامن سرهنگ دکتر مجتبی پاشایی را گرفت و تا همان سال به دانمارک تبعید شد تا



وضعیت پسامدرنیت

وضعیت پسامدرنیت
دیوید هاروی
ترجمه: عارف اقوامی مقدم
ناشر: آمه
چاپ اول: ۱۳۹۰

■ **جواد لگزبان:** پست مدرنیسم مجموعه‌ای از اندیشه‌ها و رویکردها شناخته می‌شود که با مباحثی پیچیده عمدتاً از هر تفسیر و تشریح کلی می‌گریزد. دیوید هاروی در کتاب خود «وضعیت پست مدرنیته: تحقیق در خاستگاه‌های تحول فرهنگی» می‌کوشد پسامدرنیت را در حکم شرایطی تاریخی - جغرافیایی تبیین و تفسیر کند و راه را بر خوانش انتقادی آن بگشاید. هاروی وضعیت کنونی ما در جهان معاصر یعنی وضعیت پسامدرنیت را در حکم شرایطی تاریخی ارزایی می‌کند که واکنش متفاوتی به فرآیند پایدار مدرنیزاسیون و بازتاب یا نشانه‌ای از تحول بنیادی در ماهیت مدرنیزاسیون به سوی نوعی جامعه «پساساختی یا حتی پساسرمیاداری» است، درست همان گونه که مدرنیسم واکنش زیبایی‌شناختی آشفته و متلون به شرایط مدرنیت است که از فرآیند خاص مدرنیزاسیون نشأت گرفت.

دیوید هاروی با دقت شیوه شکل‌گیری اشکال فرهنگی پست مدرن را تعقیب کرده و رابطه ضروری آن را با ظهور شیوه‌های منطقت‌اتر تابشت سرمایه و مرحله نوینی از «شتردگی زمان -فضا» اصطلاحی برای توصیف فرآیندی که به نظر می‌رسد تجربه زمان را شتاب بخشیده و اهمیت فاصله در لحظه معین تاریخی را کاهش داده (است) را در سازمان سرمایه‌داری نشان می‌دهد.

در مطالعه‌ای همه‌جانبه، هاروی از صنعت و زمان و شهرسازی و معماری گرفته تا تسینمای جدید و موسیقی را مورد نقد تمام‌عیار قرار می‌دهد و با تیزبینی فرایندهای اجتماعی و اثرگذاری آنها را بر تمام عرصه‌ها به دقت بررسی می‌کند. او زمانه آشوبناک ما را که در آن تجربه زمان و فضا تغییر یافته است، اعتماد به همراهی داوری‌های علمی و اخلاقی فرورخته، زیبایی‌شناسی بر اخلاق به منزله هسته اولیه دغدغه‌های اجتماعی و فکری سیطره یافته، تصاویر بر روایت‌ها غلبه کرده، آبت و گسستگی بر حقایق ابدی و سیاست‌های هماهنگ پیشی گرفته و تبیین‌ها و نظره‌های مادی و مبانی سیاسی- اقتصادی به سوی ملاحظه‌کنش‌های خودآیین فرهنگی و سیاسی تغییر جهت داده‌اند. محصول بحران انباشت مازادی می‌داند که ناشی از اقتصادی جادویی است که به جای تولید تجارت سنتی به تولید وام روی آورده و با ژست، کاریزما و لفاظاتی با بی‌توجهی آشکار به اخلاق بر قله عاطفه عمومی سوار است. هاروی با بررسی تاریخی سیرگذار از مدرنیته به پسامدرنیت در فرهنگ معاصر و دگرگونی سیاسی- اقتصادی سرمیاداری متأخر سده بیستم شرایط مادی و اجتماعی آن را تشریح و تفسیر می‌کند و زمان و فضا را به منزله مکتب قدرت اجتماعی تفسیر می‌کند. به عقیده هاروی کنش‌های فضایی و زمانی هرگز در امور اجتماعی خنثانیستند. آنها همواره نوعی محتوای طبقاتی یا دیگر مضامین اجتماعی را بیان می‌کنند و به شکلی آشکار کلون مبارزه شدید اجتماعی‌اند. این امر هنگامی که با شیوه‌های تاقی فضا و زمان با پول مواجه می‌شویم، همچنین موافقی که تاقی مذکور با توسعه سرمیاداری عجین می‌شود، به‌شدت مضاعف رخ می‌نماید. زمان و فضا از طریق سازمان‌کنش‌های اجتماعی که ارکان تولید کالایی هستند تعریف می‌شوند. با این حال نیروی انباشت سرمایه (و انباشت مارا) به‌بهره‌ار شرایط مبارزه اجتماعی، مناسبات مذکور را متزلزل می‌کند. به همین دلیل هیچ‌کس به‌طور کامل «زمان و مکان در دست هر چیزی» را نمی‌داند. از منظر هاروی حتی بخشی از تزلزلی که سرمیاداری را به منزله فرامسبون (صورت-بندی) اجتماعی دچار آشفتگی می‌کند از بی‌ثباتی مندرج در اصول فضایی و زمانی نسلات می‌گیرد که زندگی اجتماعی باید بر محور آنها سازمان‌دهی شود (جای از شیوه‌هایی که در جوامع سنتی-آیینی می‌شود). مبنای فضایی و زمانی بازتولید نظام اجتماعی طسی مراحلی از تحولات حادثی، مشمول شدیدترین گسسته‌هاست و البته در چنین برهه‌هایی تغییرات عمده در نظام‌های بازنمایی، اشکال فرهنگی و حسن فلسفی بروز می‌کند.

در ادامه هاروی فضا و زمان اکنون را صحنه بازی اقتصاد کانونی در سیطره بورس‌بازی و تشکیل سرمایه موهوم (بخش عمده‌ای این سرمایه‌ها گونه‌انگاری بر تولید واقعی ندارد) می‌خواند که فرصت‌های فراوانی را برای ثروت فردی فراهم می‌آورد. این سرمایه‌داری به تعبیر هاروی کانونیوی شهر را به تصرف درآورده است که فرهنگ کملا جدید نوکیسه‌ها را شکل می‌دهد. اما آن روی که ثروت هم‌اکنون بیخمنانی، نانواقتصادی و تولید فقر است که بسیاری از شهرهای بزرگ را دچار فروپاشی می‌کند. بدین ترتیب «غیریتی» همه‌را باخشتوت و کینه‌جویی تولید شد که طی دوره بعد از جنگ جهانی دوم بی‌سابقه بود. در چنین شرایطی است که حتی ادبیات و هنر هم فقر را در خدمت حظ زیبایی‌شناسانه فرهنگ تعقیب سود قرار می‌دهند تا تقییر به منزله تصویری منفعل و پیشامدی در چارچوب شرایط انسانی از منظر اجتماعی بیرون برانند. در مطالعه‌ای که هاروی بر فضای شهری دارد، او با فرض اینکه معماری شکلی از ارتباط و شهر نوعی گفتمان است از معنای وری طرح‌های پست مدرنیستی سوال می‌کند. خیال و پندار، گسستگی کلاز و نقاط‌گرایی ذیل مفهومی از آشوبناکی و آنیت، من‌به‌های کنش معماری و طراحی شهری امروز است که به تعبیر هاروی آشکارا و آشکارا اشتراک قابل توجهی با عمل و اندیشه دیگر حوزه‌ها نظیر هنر، ادبیات، نظریه اجتماعی، روان‌شناسی و فلسفه دارد.